

یادداشت

اجلاس شرم‌الشیخ، آتش‌بس در سایه احتیاط جای خالی ایران و نقش دیپلماسی در آینده صلح



محسن شریف‌خدائی

تحلیلگر روابط بین‌الملل

اجلاس شرم‌الشیخ در پاییز ۲۰۲۵ در حالی برگزار شد که جهان هنوز در شوک و اندوه جنگ غزه به سر می‌برد؛ جنگی که به گفته منابع بین‌المللی، بیش از ۶۷ هزار کشته و چند برابر آن مجروح و معلول برجای گذاشت. توافق آتش‌بس حاصل از این نشست، کورسویی از امید را برای بازگشت مردم غزه به آرامش- نه زندگی- ایجاد کرد. تبادل زندانیان و گروگان‌ها، ورود کمک‌های بشردوستانه و خروج نیروهای اسرائیلی از برخی مناطق، از جمله بندهای اولیه توافق بودند که با استقبال جهانی مواجه شدند. اما درحالی‌که جهان نفس راحتی از توقف خشونت کشیده، نگاه تحلیلگران و حتی بسیاری از سران دولت‌های شرکت‌کننده در اجلاس، به مراحل بعدی توافق، با احتیاط و تردید همراه است؛ آیا این آتش‌بس پایدار خواهد بود؟ آیا بازسازی غزه با مشارکت واقعی فلسطینیان انجام خواهد شد؟ آیا صلحی فراگیر، نه صرفاً یک توافق سیاسی، در راه است؟

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده، بار دیگر در اجلاس شرم‌الشیخ نشان داد که تمایل دارد همه چیز را به نام خود ثبت کند؛ از «پایان جنگ» تا «آغاز بازسازی»، همه را در قالب «ستاوردهای ترامپ» معرفی کرد. این رفتار نه‌تنها نشانه‌ای از شخصیت خودشیفته او است، بلکه در مواردی به تحقیر ضمنی دیگر رهبران- حتی متحدان سنتی آمریکا- منجر شده است. تحلیلگران در رسانه‌هایی همچون نیویورک‌تایمز و فارن‌پالیسی به این نکته اشاره کرده‌اند که ترامپ در سخنان خود، نقش کشورهای عربی، اروپایی و حتی سازمان ملل را مگرنگ جلوه داده و خود را «تنها عامل مؤثر» در توقف جنگ معرفی کرده است. این رویکرد، در فضای دیپلماسی چندجانبه، نه‌تنها غیرسازنده بلکه خطرناک تلقی می‌شود؛ زیرا اعتماد عمومی و حتی متحدان را تضعیف کرده، همکاری‌های آینده را با چالش مواجه می‌کند و روند صلح را به یک نمایش شخصی تقلیل می‌دهد.

ترامپ از ابتدای ریاست‌جمهوری‌اش، به‌ویژه در دوره دوم، بر دکترین سیاسی «صلح از طریق قدرت» تأکید کرده است. در این چارچوب، آتش‌بس در غزه نه حاصل گفت‌وگو، بلکه نتیجه فشار نظامی و تهدیدهای منطقه‌ای بود. در اوکراین، ترامپ با تهدید روسیه و وعده ارسال تسلیحات، به دنبال توقف درگیری‌هاست. در قبال ایران، سیاست «فشار حداکثری و تحریم‌ها» همچنان ادامه دارد، هرچند با لحنی نرم‌تر در اجلاس اخیر. در برابر چین، ترامپ از «بازآرندگی اقتصادی و نظامی» به‌عنوان ابزار صلح یاد کرده است. اما پرسش اساسی این است: آیا صلحی که بر پایه قدرت و تهدید بنا شده، می‌تواند پایدار باشد؟ تجربه‌های گذشته نشان داده‌اند چنین صلح‌هایی شکننده هستند و با تغییر موازنه قدرت، به‌سرعت فرو می‌پاشند.

درحالی‌که سران بیش از ۲۰ کشور در اجلاس شرم‌الشیخ حضور داشتند، ایران از شرکت در این نشست به دلایلی خودداری کرد. با وجود دعوت رسمی، تهران ترجیح داد در حاشیه بماند. دلایل احتمالی این تصمیم عبارت‌اند از بی‌اعتمادی به نقش ترامپ و آمریکا در روند صلح، نگرانی از به حاشیه رانده‌شدن محور مقاومت و مخالفت با برخی بندهای توافق که بدعزم تهران، حقوق فلسطینیان را نادیده می‌گیرد. حضورنداشتن ایران اگرچه از منظر دیپلماتیک تا حدی قابل درک است، اما ممکن است تبعاتی نیز داشته باشد؛ کاهش قدرت چانه‌زنی تهران در آینده مذاکرات، تقویت نقش کشورهای رقیب مانند ترکیه، عربستان، قطر و امارات در بازسازی و آینده غزه و تضعیف روایت ایران از بحران فلسطین در سطح جهانی. بااین‌حال، سخنان تا حدی مثبت ترامپ در کنست اسرائیل درباره نقش بالقوه ایران در ثبات منطقه، از سوی برخی تحلیلگران به‌عنوان نرمش تاکتیکی برای جلب مشارکت ایران در مراحل بعدی توافق ارزیابی شده است.

رأبوت مالی، دیپلمات آمریکایی و مذاکره‌کننده ارشد در امور خاورمیانه، از شرکت در این نشست ۲۴ ساعت قبل از شروع روند صلح هشدار داد. او گفت: «بعدی می‌دانم طرح ترامپ همان‌طور که نوشته شده است، اجرا شود. آتش‌بس و تبادل گروگان‌ها ممکن است عملی شود، اما بخش‌های دیگر توافق، به‌ویژه خلع سلاح حماس و بازسازی تحت قیمومت بین‌المللی، با ابهامات زیادی همراه است.» مالی همچنین تأکید کرد که آمریکا با جدابرداری از طرف قوی‌تر، یعنی اسرائیل، عملاً روند صلح را به نفع یک طرف سوق داده و اعتماد بازیگران منطقه‌ای را تا حدی از دست داده است.

در این میان، واقعیت‌های تاریخی و حقوق ازدست‌رفته مردم فلسطین نباید در سایه توافقات تبلیغاتی و سطحی فراموش شوند. دهه‌ها اشغال، تبعیض، آوارگی و کشتار، به‌ویژه در جنگ اخیر، نشان می‌دهد صلح واقعی تنها زمانی معنا خواهد داشت که عدالت اجرا نشود. گزارش‌های نهادهای بین‌المللی، ازجمله دیده‌ان حقوق بشر، به‌صراحت اعلام کرده‌اند که اسرائیل با آوارگی اجباری فلسطینی‌ها، مرتکب جنایت جنگی و نقض علیه بشریت شده است. در این میان، نقش بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، به‌عنوان فرمانده این عملیات‌ها، در مرکز توجه جهانی قرار گرفته است. بسیاری از فعالان حقوق بشر، نهادهای بین‌المللی و افکار عمومی، خواستار محاکمه نتانیاهو به‌عنوان جنایتکار جنگی هستند؛ نه‌تنها به خاطر آنچه در غزه رخ داد، بلکه به دلیل سیاست‌های آپارتاید، تبعیض نژادی و نقض سیستماتیک حقوق بشر در سرزمین‌های اشغالی.

ادامه حضور نتانیاهو در قدرت، نه‌تنها مانعی برای تحقق صلح است، بلکه تهدیدی برای گسترش جنگ به دیگر نقاط منطقه محسوب می‌شود. تحلیلگران هشدار داده‌اند او ممکن است برای حفظ قدرت، دامنه درگیری‌ها را به لبنان، ایران یا سایر کشورهای منطقه بکشاند؛ سناریویی که نه‌تنها صلح را نابود می‌کند، بلکه منطقه را وارد چرخه‌ای جدید از خشونت و بی‌ثباتی خواهد کرد. با نگاهی واقع‌گرایانه باید اذعان کرد آتش‌بس و توقف کشتارها و ویرانی‌ها، گامی نخست و حیاتی در مسیر بازگشت به آرامش است؛ اقدامی انسانی که شایسته استقبال جهانی است. بااین‌حال، نسبت به تداوم مراحل بعدی توافق باید با نگاهی محتاطانه دآوری کرد. صلح واقعی نه از مسیر قدرت‌نمایی و خودنمایی سیاسی، بلکه از دل گفت‌وگو، احترام متقابل، مشارکت فراگیر و اجرای عدالت می‌گذرد. مردم فلسطین و وجدان جهانی، در انتظار روزی هستند که نه‌تنها سفير گلوله‌ها خاموش شود، بلکه حقیقت روشن شود، حقوق بازگردانه شود و جنایتکاران پاسخگو باشند.

اگرچه جای ایران در اجلاس شرم‌الشیخ خالی بود، اما تهران که در طول دهه‌های گذشته هزینه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی درخور توجهی برای حمایت از آرمان فلسطین پرداخته است، می‌تواند در مراحل بعدی روند صلح، نقشی مؤثر و سازنده ایفا کند. فعال‌شدن دیپلماسی ایران در این مقطع حساس، نه‌تنها می‌تواند به فراگیرشدن توافق کمک کند، بلکه می‌تواند توازن لازم برای تضمین حقوق فلسطینیان و جلوگیری از یک‌جانبه‌گرایی را فراهم آورد. صلحی پایدار در خاورمیانه، بدون حضور و نقش‌آفرینی همه طرف‌های اصلی، ازجمله ایران، نه‌تنها ناقص بلکه ناپایدار خواهد بود.



ایران و نظم نوین منطقه‌ای بعد از نشست شرم‌الشیخ

دیپلماسی مبتنی بر قدرت و معامله

بازگشت برخی قطع‌نامه‌های شورای امنیت، نشانه‌های روشنی از تقسیم جدید قدرت در منطقه دیده می‌شود.» او می‌گوید «ترامپ در شرم‌الشیخ آشکارا از نظمی سخن گفته که در آن ایران باید یا هم‌پیمان و همسو با آمریکا و اسرائیل شود یا از صحنه حذف شود. در این چارچوب، تداوم و تشدید سیاست فشار حداکثری، تحریم‌های اقتصادی و تهدیدهای امنیتی و حتی نظامی، همه ابزارهایی برای وادارکردن تهران به تغییر مسیر خود هستند.»

به اذعان زنگنه، «این طرح چندمرحله‌ای است و از هم‌اکنون برنامه‌هایی برای اجرای آن در سال آینده میلادی طراحی شده است»، بنابراین او می‌گوید «هدف آمریکا و اسرائیل این است که ایران در نتیجه فشارهای اقتصادی و سیاسی، ناچار شود سیاست‌های منطقه‌ای خود را تغییر دهد و به جای حمایت از نیروهای مقاومت در فلسطین، لبنان یا عراق و یمن، به سمت پذیرش نظم جدید حرکت کند». با این حال و به گفته این کارشناس مسائل خاورمیانه، «چنین سناریویی با واقعیت‌های موجود در سیاست ایران همخوانی ندارد»، چراکه او تأکید می‌کند: «ایران بر اصولی استوار است که در مرکز آن حفظ استقلال، ثبات منطقه و منع تجاوز به سرزمین‌های دیگران قرار دارد».

تحلیلگر جهان عرب یادآور می‌شود «ایران هرگز از مواضع خود درباره لزوم بازگشت به دیپلماسی و گفت‌وگو برای حل بحران‌ها عدول نخواهد کرد»، اما هم‌زمان از دید او، «سیاست خارجی تهران مبتنی بر حمایت از ثبات و مقابله با تجاوزگری است و همچنان تلاش می‌کند از گسترش جنگ و درگیری در منطقه جلوگیری کند، زنگنه با اشاره به نقش آمریکا در حمایت مالی و نظامی از اسرائیل می‌افزاید «آمریکا امروز فراتر از دفاع از منافع خود، در حال هزینه‌کرد از سرمایه و مالیات مردمش برای تحقق طرح‌های توسعه‌طلبانه اسرائیل است. این روند باید متوقف شود و ایران نیز باید بکوشد از انطباق کامل سیاست‌های دو طرف جلوگیری کند». مفسر سیاست خارجی این را هم اضافه می‌کند که «در نظم جدیدی که در حال شکل‌گیری است، کشورهایی که با اسرائیل روابط عادی برقرار می‌کنند، تصور می‌کنند به ثبات و توسعه دست می‌یابند، اما در عمل امنیت خود را به قدرتی واگذار می‌کنند که در طول دهه‌ها عامل اصلی بی‌ثباتی در منطقه بوده است». بنابراین او تصریح می‌کند «هیچ صلح پایداری در خاورمیانه شکل نخواهد گرفت، مگر با احقاق

حقوق ملت فلسطین و پایان اشغالگری». زنگنه در جمع‌زدی دیدگاه‌های خود می‌گوید «نشست شرم‌الشیخ را باید آغاز مرحله‌ای تازه از بازتعریف منطقه دانست؛ مرحله‌ای که در ظاهر با عنوان صلح و بازسازی معرفی می‌شود اما در عمق خود به دنبال تغییر توازن قدرت به سود اسرائیل است». به باور او، «ایران در برابر چنین وضعیتی باید با اتکا به اصول سیاست مستقل و منطقه‌ای خود، همچنان در مسیر گفت‌وگو، همکاری و مخالفت با جنگ و تجاوز حرکت کند». او در پایان تأکید می‌کند «نقش تهران در جلوگیری از تبدیل خاورمیانه به میدان رقابت قدرت‌های خارجی حیاتی است، چراکه اگر کشورهای منطقه با یکدیگر همکاری نکنند، دیگران برای‌شان تصمیم خواهند گرفت».

محسن فایضی: هدف واقعی اجلاس شرم‌الشیخ صلح نبود، بلکه تغییر رفتار ایران بود



محسن فایضی هم به عنوان دیگر کارشناس در تحلیل خود از اجلاس «شرم‌الشیخ» به «شرق» می‌گوید: «برای درک ابعاد و پیامدهای این نشست باید شرایطی را در نظر بگیریم که منجر به این نشست شد. تحلیلگر ارشد مسائل اسرائیل تأکید می‌کند: «اجلاس شرم‌الشیخ برون‌داد و محصول مستقیم تحولات میدانی در غزه و به‌ویژه توافق آتش‌بس است؛ رخدادی که برخلاف میل و برنامه‌ریزی آمریکا و اسرائیل رقم خورد و معادلات آنان را در منطقه به‌ویژه در ارتباط با فلسطین، لبنان و ایران دچار چالش کرد». چراکه فایضی یادآور می‌شود: «دونالد ترامپ، پس از بازگشت به کاخ سفید، آشکارا از کوچ اجباری مردم غزه سخن گفته بود، اما در نهایت، همین روند به مذاکرات آتش‌بس منتهی شد؛ مسئله‌ای که از نگاه او نشانه‌ای روشن از «ناکامی در تحقق اهداف نظامی و سیاسی آمریکا و اسرائیل است».

به اعتقاد این کارشناس: «ترامپ و نتانیاهو برای پنهان‌کردن شکست خود در اجرای طرح‌های میدانی، کوشیدند تا با بهره‌گیری از ادبیات برطمطراق سیاسی، از جمله سخن‌گفتن درباره «آغاز نظم جدید منطقه‌ای»، «صلح بزرگ» و... واقعیت را وارونه جلوه دهند». فایضی می‌گوید: «دعوت از سران کشورهای عربی، اسلامی و حتی برخی دولت‌های غربی به نشست شرم‌الشیخ نیز در همین چارچوب قابل تحلیل است؛ تلاشی برای آنکه این نشست در رسانه‌ها بزرگ‌تر از واقعیت خود جلوه داده شود». به باور او: «برخلاف تمام تبلیغات سیاسی و رسانه‌ای، اجلاس شرم‌الشیخ نه نقطه آغاز نظمی تازه در خاورمیانه، بلکه صرفاً یک نمایش دیپلماتیک و تئاتری سیاسی برای ترامپ بود؛ تلاشی

نمادین از سوی رئیس‌جمهوری که در پی کسب اعتبار بین‌المللی و حتی جایزه صلح نوبل است، اما موفق به تحقق هیچ‌یک از اهدافش نشده».

فایضی در عین حال تأکید می‌کند: «سخنانش به معنای نفی احتمال شکل‌گیری نظم جدید در منطقه نیست، اما این نشست خاص را نباید نقطه عطف آن دانست». او می‌افزاید: «تحولات عمیق منطقه‌ای با نمایش‌های رسانه‌ای شکل نمی‌گیرند، بلکه نیازمند تغییر واقعی در معادلات قدرت، منافع و رویکردهای بازیگران اصلی هستند».

در بخش دیگری از گفت‌وگو، این تحلیلگر به جایگاه ایران در تحولات اخیر اشاره می‌کند و معتقد است: «به زعم ترامپ، مسئله ایران دیگر محدود به پرونده هسته‌ای نیست، بلکه ابعاد منطقه‌ای و به‌ویژه مناسبات تهران و تل‌آویو نیز باید مورد توجه قرار گیرد». به همین دلیل، به گفته فایضی: «تلاش شد ایران به اجلاس شرم‌الشیخ دعوت شود تا از طریق این نشست، سیاست‌های مدنظر واشنگتن و تل‌آویو بر تهران تحمیل شود». لذا او تصمیم جمهوری اسلامی ایران برای عدم حضور در این اجلاس را «درست و بجا» توصیف می‌کند و می‌گوید: «هدف واقعی اجلاس شرم‌الشیخ صلح نبود، بلکه تغییر رفتار ایران بود». از منظر محسن فایضی: «ادعاهای ترامپ درباره ضرورت تغییر رفتار ایران، چه در سخنرانی او و در کنست اسرائیل و چه در کنست تهران، تکرار همان سیاست‌های پیشین آمریکاست». او یادآور می‌شود: «پیش از جنگ ۱۲روزه نیز واشنگتن و تل‌آویو تلاش کردند با ابزار دیپلماسی اهداف خود را پیش ببرند، اما ناکام ماندند. سپس در فاز نظامی نیز نتوانستند به موفقیت برسند و اکنون با توسل به فشارهای سیاسی و اقتصادی، از جمله فعال‌سازی مکانیسم ماشه و بازگرداندن قطع‌نامه‌های تحریمی، به دنبال واداشتن تهران به انزوا، انفعال و در نهایت انعطاف هستند». این تحلیلگر در پایان تأکید می‌کند: «ایران با درک درست از اهداف پشت‌پرده نشست شرم‌الشیخ تصمیم گرفت در آن شرکت نکند؛ درحالی‌که در این اجلاس نه در مسیر صلح، بلکه در مسیر فشار و تحمیل طراحی شده بود».

ابراهیم فراهانی: نشست شرم‌الشیخ تکمیل‌کننده پازل منطقه علیه ایران بود



ابراهیم فراهانی هم دیگر کارشناسی بود که در گپ‌وگفتش با «شرق» و برخلاف خط تحلیل زنگنه و فایضی با لحن صریح توضیح داد: «نظم جدید امنیتی پس از حادثه ۷ اکتبر ۲۰۲۳ چندان به سود محور مقاومت نشد و این‌ محور عملاً تضعیف شده است و نشست شرم‌الشیخ تکمیل‌کننده این پازل علیه ایران بود». مفسر حوزه بین‌الملل در ادامه همین تحلیلش بیان کرد: «فقدان بسیاری از چهره‌های کلیدی، چه در داخل و چه منطقه پس از حملات اسرائیل سبب شده نظم عملیاتی در محور مقاومت تغییر یابد». تحلیلگر ارشد مسائل غرب آسیا، ادامه داد: «در این‌ نظم تازه، تهران دیگر امکان هدایت میدان از طریق نیروهای شبه‌نظامی را ندارد و باید بیش از پیش به دیپلماسی و وزارت امور خارجه متکی شود». مفسر حوزه بین‌الملل افزود: «با سقوط دولت اسد و خاتمه وضعیت فوق‌العاده در سوریه، جنگ رسمی اعراب و اسرائیل به معنای سنتی آن پایان یافته است». لذا ابراهیم فراهانی تصریح کرد: «پس از سقوط اسد، دیگر دولت عربی قانونی مخالف اسرائیل وجود ندارد و اگر گروه‌هایی چون حماس مراحل بعدی مدنی و سیاسی را با تحویل سلاح به عنوان بخشی از روند صلح طی کنند، مبارزات مسلحانه علیه دولت اسرائیل به سمت پایان خواهد رفت». مفسر حوزه بین‌الملل به قدرت‌گیری اسرائیل در دو سال اخیر اشاره و تأکید دارد: «دولت اسرائیل از اکتبر ۲۰۲۳ تا امروز توانسته خود را به عنوان یک قدرت منطقه‌ای تثبیت کند و نتایج عملیات و واکنش‌ها نشان می‌دهد که نه‌تنها تضعیف نشده، بلکه تقویت شده است». مفسر حوزه بین‌الملل یادآور شد: «تنها اشتباه استراتژیک دولت اسرائیل حمله به قطر بود که موجب تغییر مواضع برخی دولت‌های عربی و افزایش اسرائیل‌هراسی شد. اما در مجموع کشورهای عربی از ابتدا با تضعیف محور مقاومت همراه بوده‌اند؛ زیرا ایران را رقیب می‌دیدند». ابراهیم فراهانی، همچنین به تحول ساختار امنیتی اشاره کرد و گفت: «ورود اسرائیل به چارچوب‌هایی مانند ستکام و تحولات دوران ترامپ باعث شده امنیت و دسترسی استراتژیک تغییر کند و این کشور نقش مهمی در معادلات منطقه‌ای یافته است». مفسر حوزه بین‌الملل از زاویه دیگر هم به موضوع ورود کرد و درباره رقابت‌های اقتصادی و ژئوپلیتیکی هم عنوان داشت: «مسیرهای ترانزیتی و رقابت هند و چین بر اهمیت خاورمیانه افزوده و تأمین امنیت این مسیرها می‌تواند هزینه‌های ترانزیت کالا و انرژی را کاهش دهد». این تحلیلگر ارشد مسائل غرب آسیا، پیشنهاد کرد: «ایران باید از نقش صرفاً کارت بازی چین و روسیه خارج شود و توازنی بین شرق و غرب برقرار کند تا امکان همکاری‌های منطقه‌ای فراهم شود».

یادداشت

شرم‌الشیخ و دوروایت متضاد انزوای انتخابی یا فرصت ازدست‌رفته؟



مینا ماموریدی

پژوهشگر علوم ارتباطات

در روزهای اخیر، ایران در مرکز یک بازی رسانه‌ای پیچیده قرار گرفته است؛ دعوت به اجلاس شرم‌الشیخ از سوی مصر و سپس تکذیب آن توسط منابع غربی- در ظاهر، مسئله فقط یک «دعوت» و «رد دعوت» است، اما در عمق، جامعه ایرانی را با پرسشی بنیادی مواجه کرده است: جایگاه واقعی ایران در نظم جدید خاورمیانه کجاست؟ در فضای عمومی، دو روایت شکل گرفته است؛ یکی می‌گوید «ایران اشتباه کرد، چون با رد دعوت، از ایفای نقش در نظم نوین خاورمیانه بازماند» و دیگری معتقد است «ایران هوشمندانه عمل کرده و با تکیه بر استقلال و عزت ملی، خود را از صحنه‌های نمایشی قدرت‌ها کنار کشیده است». اما واقعیت پیچیده‌تر از این دو قطب ساده‌سازی‌شده است. ما در دورهای زندگی می‌کنیم که دیپلماسی، نه‌فقط در وزارت خارجه، بلکه در ذهن مردم نیز معنا یابد؛ یعنی هر تصمیم سیاست خارجی بلافاصله در شبکه‌های اجتماعی، در گفت‌وگوهای روزمره و در احساس جمعی «اعتبار ملی» بازتاب پیدا می‌کند. اکنون جامعه ایرانی در نوعی دوگانگی نمادین قرار دارد؛ از یک سو احساس می‌کند در صحنه جهانی به حاشیه رانده شده و از سوی دیگر، حاکمیت با تأکید بر استقلال، تلاش دارد نوعی «اقتدار درون‌زا» را بازسازی کند. این تضاد میان میل به حضور جهانی و نیاز به انسجام داخلی، چهره امروز سیاست ایران را ساخته است. رد دعوت (یا تکذیب آن) اگرچه در ظاهر یک تصمیم سیاسی است، اما در بطن جامعه به نشانه‌ای از سردرگمی جایگاه ایران در جهان تبدیل شده است؛ مردمی که میان غرور ملی و حس حذف‌شدگی، میان مقاومت و مشارکت در رفت‌وآمد هستند. به نظر می‌رسد ایران پس از سال‌ها تجربه ناخوشایند در گفت‌وگو با غرب و ازجمله مذاکره اخیر، اکنون از دیپلماسی بین‌المللی نه برای چانه‌زنی خارجی، بلکه برای بازسازی انسجام داخلی بهره می‌گیرد. در چنین رویکردی، «نه گفتن» به اجلاس‌ها یا گفت‌وگوهای غرب‌محور می‌تواند به‌منزله یک کنش نمادین باشد؛ کنشی که جامعه پیام می‌دهد «نه زیر بار فشار و تحقیر نمی‌رویم». حاکمیت از طریق این نوع کنش‌ها تلاش می‌کند نوعی شعور حماسی جمعی را در مردم بیدار نگه دارد؛ نوعی احساس «مقاومت ملی» در برابر فشارها و تحریم‌ها. اما پرسش اصلی این است: اگر این انزوا بیش از حد ادامه یابد، آیا از انسجام‌ساز به فرسایش‌گر تبدیل نخواهد شد؟ جامعه برای حفظ امید، نه فقط به مقاومت بلکه به افق و گفت‌وگو نیز نیاز دارد. اگرچه وقتی یک حکومت احساس می‌کند تحت فشار بیرونی است، قطع یا محدود‌کردن گفت‌وگوهای خارجی می‌تواند به‌طور موقت جامعه را حول یک گفت‌وگو متحد کند و مردم در برابر «دشمن خارجی» احساس هم‌سرنوشتی می‌کنند، نوعی شعور حماسی جمعی شکل می‌گیرد که در کوتاه‌مدت، انرژی و همبستگی تولید می‌کند.

خبر

پزشکیان: در عموم موارد، مقصر مشکلات مردم تصمیم‌گیران هستند

رئیس جمهور با تأکید بر اینکه عدالت باید در همه عرصه‌ها به‌صورت عملی و ملموس تحقق یابد، گفت: عدالت باید در عمل رفتار انسان تجلی پیدا کند؛ می‌گویند اگر عباتی در نماز را به شکل خاصی ادا نکنیم، نماز مشکمل دارد، در حالی که وقتی ظلم می‌کنیم، کل نمازمان باطل است. به گزارش ایسنا، مسعود پزشکیان، در همایش «در مسیر عدالت: عدالت شغلی، توازن منطقه‌ای» که ۲۳ مهر ۱۴۰۴ در سالن همایش‌های وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی برگزار شد و تلاش‌ها و جمع‌بندی‌های حاضرین درباره عدالت، قدردانی و آن را بسیار با ارزش توصیف کرد. رئیس‌جمهور با تأکید بر اهمیت اصول بنیادین عدالت گفت: رعایت انصاف و برخورد منصفانه با همه اقشار جامعه، چه افراد مسود پذیرش و چه مخالفان، اساس تحقق عدالت است. در عموم موارد، مقصر مشکلات مردم، تصمیم‌گیران هستند و بی‌توجهی به این اصول باعث شکل‌گیری نارضایتی و کاهش اعتماد عمومی می‌شود.